

خردسالان

دوست

سال ششم
شماره ۲۹۱ ، شنبه
۱۵ تیرماه ۱۳۸۷
۳۰۰ تومان



دوست

به نام خداوند بخشنده مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



خدایا ...

۱۸



کجا بودی؟

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



قصه‌های پنج انگشت

۳



با من بیا ...

۴



خاله غصه‌دار

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



هدیه

۱۱



جدول

۱۲



قوطی کبریت خطرناک

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

با من بیا...

دوست من سلام.

من آلبالو هستم. گرد و قرمز و خوش مزه! من خیلی شبیه گilas هستم، اما از گilas کوچک تر و ترش ترم.

بعضی ها مربای آلبالو دوست دارند. بعضی ها شربت آلبالو دوست دارند. و بعضی ها هم آلبالو را با نمک دوست دارند!

وای خودم هم دهانم آب افتاد. حالا مراقب باش مرا نخوری! من امروز مهمان تو هستم تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم. پس دست مرا بگیر و با من بیا...





فاله غصه دار

● محمدرضا شمس

بزی تشنه بود. به طرف حوضچه رفت. حوضچه یک ذره آب داشت. بزی آب را خورد. آب حوضچه تمام شد. خواست برگردد که صدایی شنید. قورباغه را دید که داشت قورقور گریه می کرد. بزی پرسید: «خاله غصه دار، چرا غصه دار؟» قورباغه گفت: «حوضچه بی آب، خاله غصه دار.»

بزی غصه دار شد و بع بع گریه کرد. کلاغ آمد و پرسید: «بزی بع و بع. چرا بع و بع؟» بزی گفت: «حوضچه بی آب. خاله غصه دار، بزی بع و بع.»

کلاغ غصه دار شد و قار و قار و قار گریه کرد. مرغ آمد و پرسید: «کلاغ قار و قار. چرا قار و قار؟» کلاغ گفت: «حوضچه بی آب. خاله غصه دار. بزی بع و بع، کلاغ قار و قار.» مرغ غصه دار شد و قد و قد و قد گریه کرد. موش آمد و پرسید: «خانم قد قدا، چرا قد قدا؟» مرغ گفت: «حوضچه بی آب. خاله غصه دار. بزی بع و بع کلاغ قار و قار مرغ قد قدا.» موش داشت غصه دار می شد



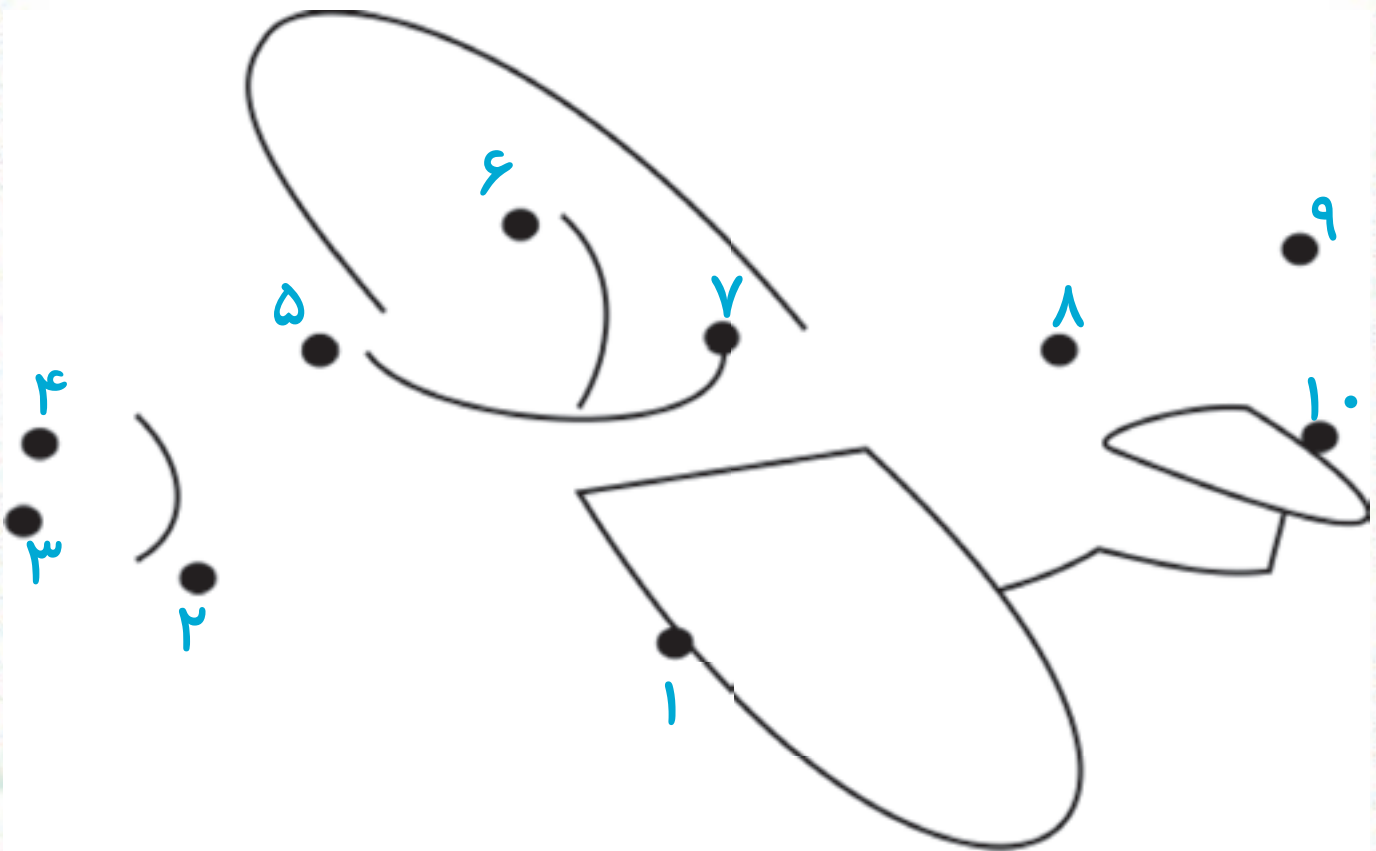
و می خواست جیر و جیر و جیر گریه کند که حوضچه را دید.
داد زد: «غصه برای چی؟ این که پر از آب است!» همه به حوضچه نگاه کردند. یک خاله
قورباغه. یک بزی. یک کلاغ. یک خانم قدقدا و یک موش را توی آب حوضچه دیدند!
خوش حال شدند و قورقور قور

بع بع بع
قار قار قار
قد قد قد
و جیر جیر جیر
خندیدند!





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته‌ها

دیروز خاله‌ی حسین، با بچه‌ی کوچولویش به خانه‌ی آن‌ها آمده بود. من هم آن‌جا بودم. دایی عباس گفت: «بچه‌ی خاله‌جان خیلی کوچک است. مراقب او باشید.» من و حسین می‌خواستیم با بچه‌ی خاله‌جان بازی کنیم اما او همه‌اش خواب بود، بیدار می‌شد. گریه می‌کرد. شیر می‌خورد و باز می‌خوابید. من و حسین هرچه منتظر شدیم تا چشم‌هایش را باز کند و ما او را بخندانیم، چشم‌هایش را باز نکرد. به زن دایی گفتیم: «این بچه که همه‌اش خواب است!» زن دایی گفت: «او تازه به دنیا آمده و خیلی خیلی کوچولو است. وقتی بچه‌های کوچولو خواب هستند، فرشته‌ها پریشان لالایی می‌خوانند! برای همین هم آن‌ها دلشان نمی‌خواهد بیدار شوند.» من و حسین کنار بچه‌ی خاله‌جان دراز کشیدیم و چشم‌هایمان را بستیم تا شاید صدای لالایی فرشته‌ها را بشنویم. اما حسین چشم‌هایش را باز می‌کرد و می‌خندید. همین موقع بچه‌ی خاله‌جان در خواب خندید! گفتیم: «فکر کنم فرشته‌ها به او حرف خنده‌دار زده‌اند که او می‌خندد!» همه از این حرف من به خنده افتادند. مثل بچه‌ی خاله‌جان!







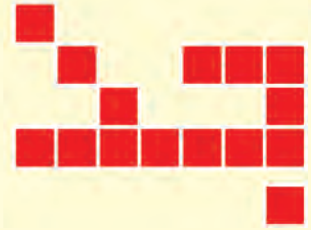
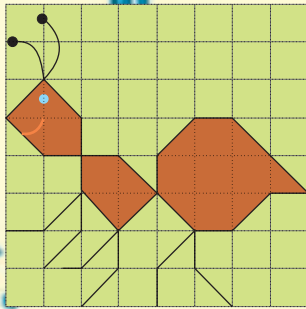
هدیه

● روزه صبرهای

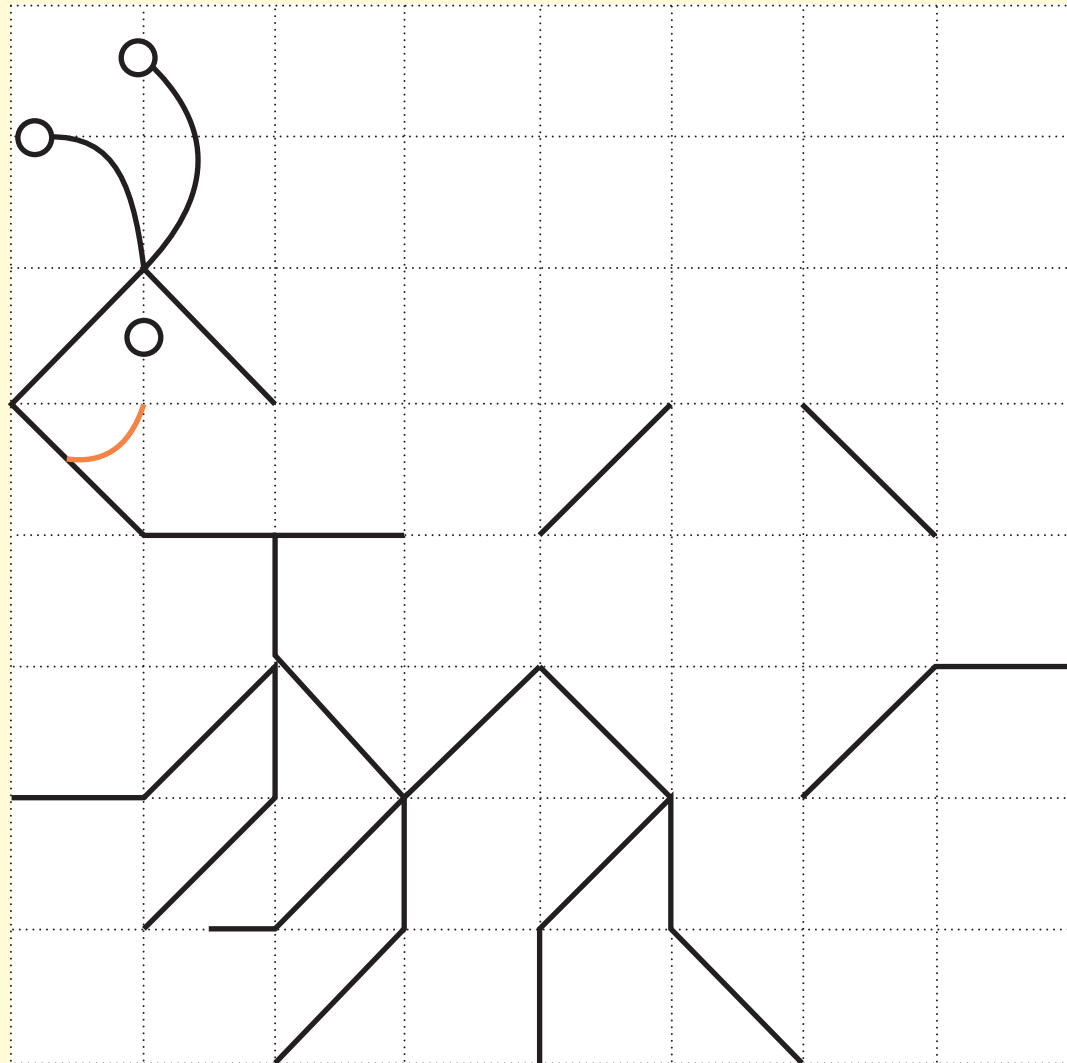
یک هدیه برای من خریده است
دیروز، منیژه، خواهر من
این هدیه عروسک قشنگی ست
با پیرهن و بلوز و دامن

موهای طلایی قشنگش
صاف است و بلند و نرم و زیبا
چشمان درشت آبی اش هست
هم رنگ دل بزرگ دریا

هر جا که نشسته‌ام، عروسک
آرام نشسته در کنارم
می‌خندد و من همیشه او را
مانند منیژه دوست دارم



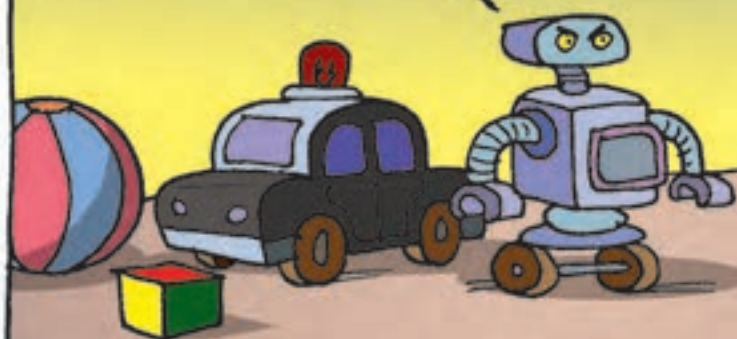
جدول را کامل و رنگ کن.





پوف پوف! خسته شدم از
بَس با این ها بازی کردم. دلم یک
اسباب بازی تازه می‌خواد.

من هم دلم صاحب
تازه می‌خواد!



همیشه دلم
می‌خواست با
کبریت بازی کنم.
هی هی هی!



وااای! اون جا رو...
یک قوچی کبریت روی زمین
افتاده!



چی کار
داری؟!!





اوا گلور بگور حق داشت، قوطی کبریت رو برداشتم و هیچ اتفاقی نیفتاد!! بابا اشتباه می کرد.



عالی شد!

پس اگر درش رو باز کنم و یک دانه چوب کبریت بردارم هم چیزی نمی شه



انگشتم! قوطی کبریت گازم گرفت!



حقه!

اااااااااا!







خدا را

● سوسن طاغیسی

دعا کردم: «خدایا! ماهی سفره‌ی عید ما نمیرد.» مامان شنید و گفت: «فقط دعا فایده ندارد. باید ماهی را ببریم و بیندازیم توی حوض پارک.»
گفتم: «ولی من ماهی‌ام را دوست دارم. می‌خواهم پیش خودم باشد و نمیرد.» مامان گفت: «اگر می‌خواهی نمیرد، باید توی حوض باشد، نه توی این ظرف کوچک.» ولی من ماهی را نبردم. فقط دعا کردم. فردای آن روز حال ماهی من خیلی بد شد. من و مامان ماهی را به پارک بردیم و آن را انداختیم توی آب. بعد هر دو با هم دعا کردیم که حالش خوب شود. ماهی من کم‌کم حالش خوب شد. یواش یواش شنا کرد و رفت پیش ماهی‌های دیگر.
خدایا از تو متشکرم که به دعا‌های من گوش کردی و حال ماهی مرا خوب کردی.





با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.



غاز



آقا خروسه




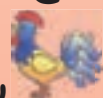
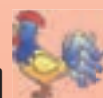
خانم مرغه






بو قلمون



کجا بودی؟



یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.


یک روز  هر چه گشت،  را پیدا نکرد. خیلی نگران بود، ناگهان  از بالای دیوار

پر زد و آمد پایین پیش  .  از او پرسید: «کجا بودی؟» آقا  گفت: «روبا...»


اما حرفش تمام نشده بود که عطسه‌اش گرفت.  داد و هوار کرد و گفت: «وای... روباه!»




و به طرف لانه‌ی  دوید.  فریاد می‌زد: «روباه! روباه!» صدای او را شنید و

از لانه بیرون آمد و گفت: «ای وای روباه؟» و فریاد زنان به طرف لانه‌ی  رفت.  ،

را صدا زد و گفت: «می‌دانی چه شده؟ روباه آمده!»  با سروصدا و فریاد گفت: «ای

وای... حالا چه کنیم؟ باید به  خبر بدهیم تا به همه بگویید که روباه آمده.» و  ،





رفتند سراغ  و به او گفتند: «خبرداری که روباه آمده؟» گفت: «کی روباه را دیده؟»

گفت: « روباه را دیده!» گفت: «نه باباجان!  روباه را دیده.»  با


تعجب گفت: «پس  کجاست؟» گفت: «رفت پیش جوجه‌ها!» گفت: «دنبال

من بیااید.»  و  رفتند پیش  و جوجه‌ها.  جوجه‌ها را زیر

بال گرفته بود و تیلیک تیلیک می‌لرزید.  گفت: «تو روباه را دیدی؟» گفت: «نه!»

تو روباه را دیدی!  و  با تعجب به  نگاه کردند.  غش غش خندید و

گفت: «جان من! عزیز من! صبر نکردی حرفم تمام شود.»  گفت: «خودت گفתי روباه!»

گفت: «تو پرسیدی کجا بودم، من می‌خواستم بگویم روی بام که حرف تمام نشده، 

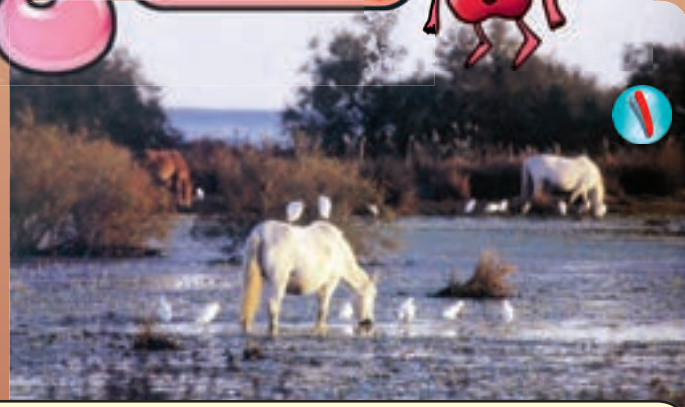
عطسه‌ام گرفت!»  و  و  که خیالشان راحت شده بود. آن‌قدر خندیدند.

آن‌قدر خندیدند که غش کردند و افتادند روی زمین!

قصه‌ی پیراانان

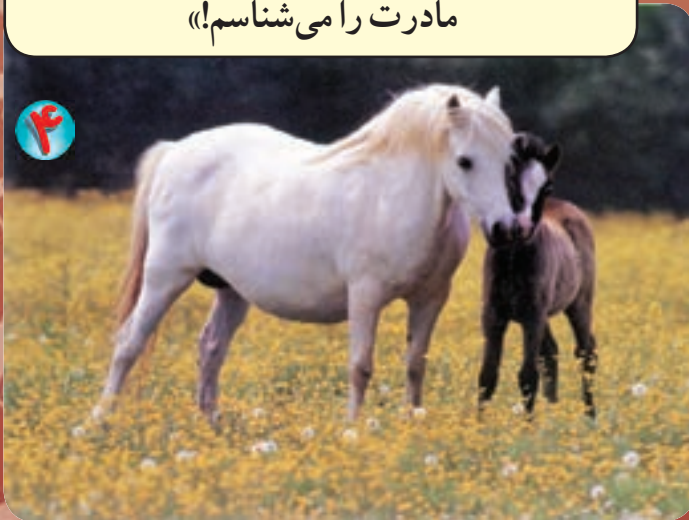


کره اسب تنها بود.



یک روز وقتی اسب‌ها مشغول علف خوردن بودند، کره اسبی به آن‌ها نزدیک شد.

اسب سفید گفت: «ناراحت نباش من پدر و مادرت را می‌شناسم!»



او گم شده بود و خیلی می‌ترسید.





کره اسب خیلی زود پدر و مادرش را پیدا کرد.



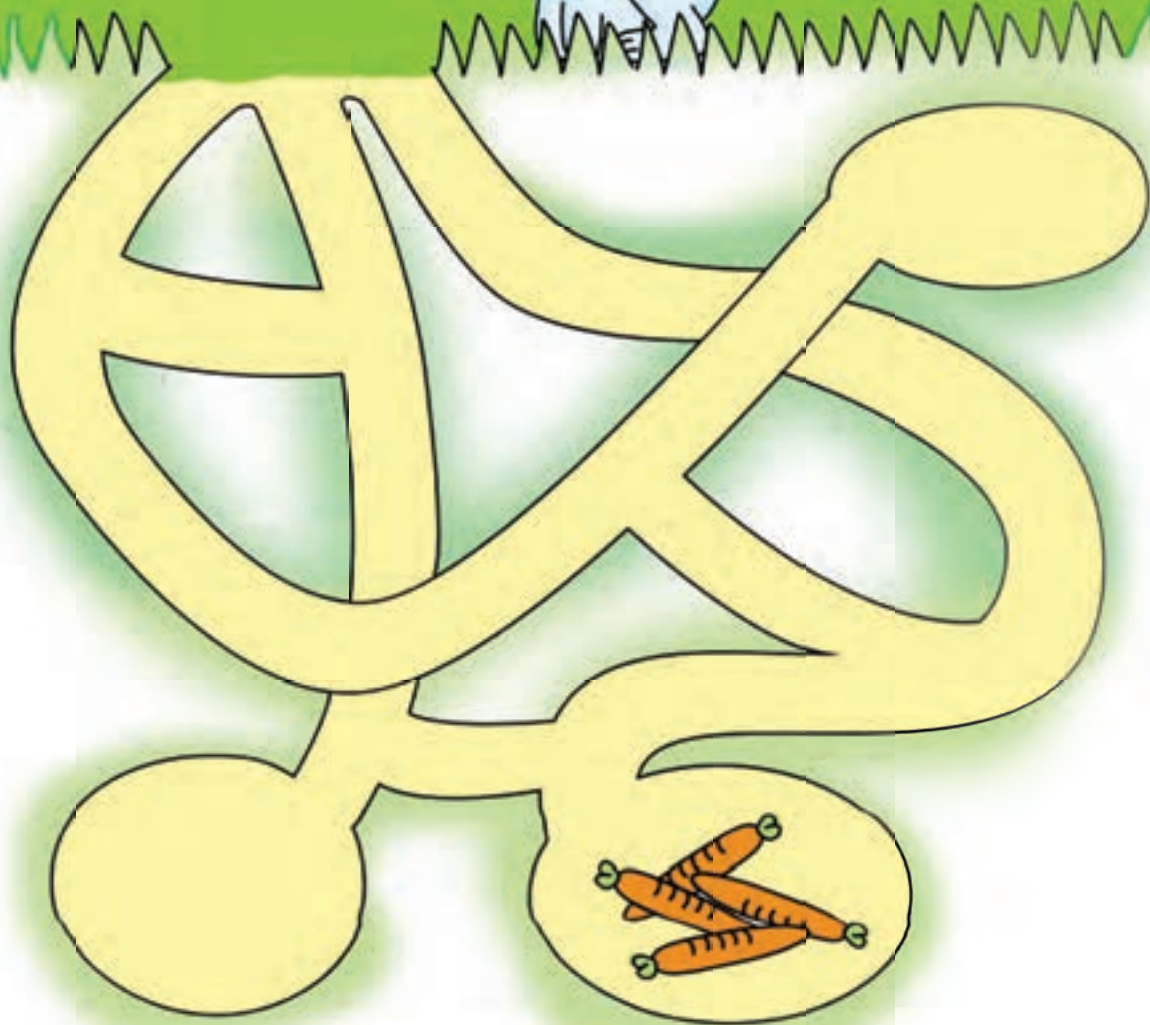
بعد کره اسب به همراه اسب سفید به طرف خانه رفت.



و اسب سفید با خوش حالی پیش دوستانش برگشت.

بازی

مدادت را بردار و راه رسیدن خرگوش
به هویج‌ها را رنگ کن.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۰۰۰۰۰ اریال
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۰۰۰ اریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ اریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

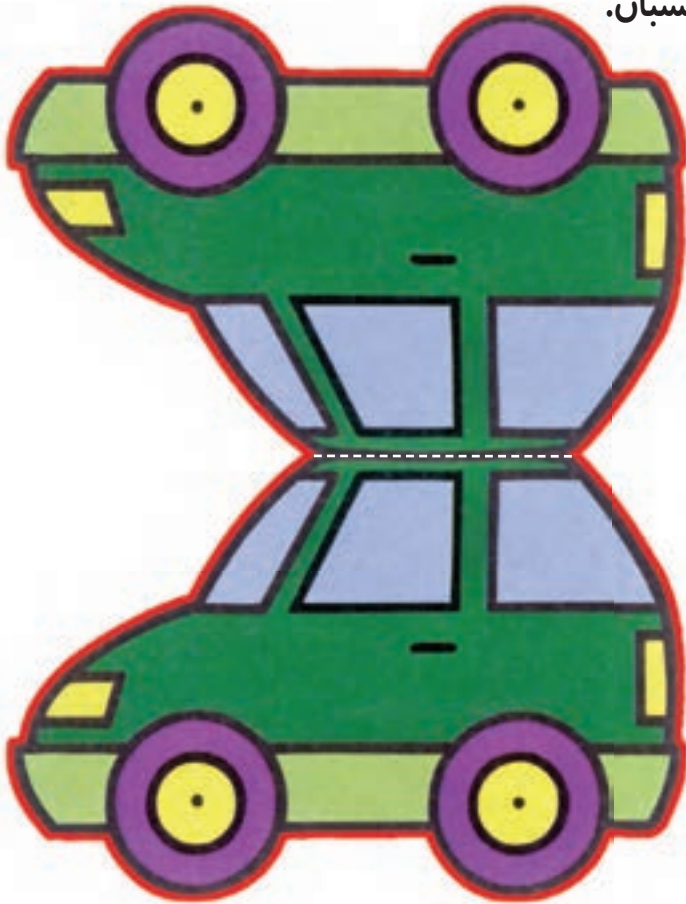
بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



کار دستی

شکل را از روی خط (قرمز) قیچی کن.
فقط قسمت جلوی ماشین را از پشت به هم بچسبان.
حالا ماشین تو آماده‌ی مسابقه است!



خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : / / ۱۳ تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی گیرنده:

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





دست کودک را
در دست بگیرید
و در حال بازی با
انگشتان او این
شعر را بخوانید

مصطفی رحماندوست

قصه‌ها و معانی انگشت



جشن تولد کپلو بود. مامان و بابا خانه را
چراغانی کردند و به بچه‌ها گفتند:

«شمع و کیک و بادکنک بخرید»

اولی گفت: «پزن بریم!»

دومی گفت: «کیک بخریم! شمع بخریم!»

سومی گفت: «دیر نکین. پول پیرین».

چهارمی گفت: «یه هدیه‌ی خوب

بخرین!»

کپلو چی گفت؟

گفت: «جونى جونى، آخ جون

میوه و شیرینی شده فراوون

شمع و چراغ و پولک

روز تولد منه

تولد مبارک!»



